

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره ادله حجیت استصحاب بود. عرض شد که دلیل اول که در کلمات عده ای آمده است سیره عقل اینکه مردم در زندگی عادی خود به استصحاب عمل می کنند. چون دیگر راجع به این مطلب نسبتاً با تفصیل صحبت شد و کلماتشان خوانده شد دیگر مطلب را در این جهت جمع و جورش می کنیم.

نکاتی را در این جهت عرض شد آن نکته آخر که در بحث قبل متعرض آن بودیم مسئله توجیهاتی بود که مثلاً عده ای من جمله مرحوم آقای خویی راجع به توجیه این سیره داشتند.

عرض کردیم ایشان سیره را توجیه می کنند که در عده ای از موارد احتیاط است در عده ای از موارد عمل به احتیاط است و در عده ای از موارد هم غفلت از حالت سابقه است. توضیحی عرض کردیم غفلت که خب خودش فی نفسه چیزی نیست یعنی اینکه انسان توجه پیدا میکند و التفات پیدا میکند بر می گردد به احتیاط یا اطمینان خودش فی نفسه کار مستقلاً نیست. و اما مسئله اطمینان عرض کردیم این مطلب درست است که انسان در زندگی طبق حالت سابقه اش عمل می کند و عبارتی از فخر رازی خواندیم که در اکثر امور زندگی بشر اینگونه است حرف بدی هم نیست انصافاً ما در زندگی مان روی استصحاب انصافاً عمل میکنیم و پیش می رویم.

چیزی که در اینجا است چون در اینجا تمسک به یک سیره ای است که یک عرض بسیار عریضی دارد چون مراد از عقلاً در اینجا کسانی نیست که فیلسوف و عارف و این حرفها باشند. یا اصولی و فقیه و این حرفها. مراد عامه مردم است چون سیره تا به این حد نرسد امضایش مشکل است امضای سیره باید در حد ما که عامه مردم روی این حالت باشند. اما اگر به این حد نرسد اثبات امضا بسیار مشکل است.

بعد در این حدش وقتی که عملاً در خارج نگاه می کنیم خب انصافاً یک عرض بسیار عریضی دارد عرض کردیم عده ای هستند که با وجود علم به خلاف هنوز هم حالت استصحابی دارند. یعنی به عبارت دیگر آن صورت ذهنی اینها اینقدر قوی است که حتی با اینکه می دانند خارج عوض شده است باز هم به همان صورت ذهنی شان باقی است. لذا این سیره با این عرض عریضش خب نمی شود مورد قبول قرار گیرد. قابل قبول هم نیست و قابل اعتنا با این عرض عریضش نخواهد بود.

اما این سیره بهر حال قابل تفسیر است قابل تحلیل است این طور نیست که یک سیره تعبدی باشد و ما در مقابل او دست بسته باشیم. هم خود ما در زندگی مان این حالت را داریم هم حالتی را که از دیگران می بینیم راحت می توانیم توجیه و تفسیر کنیم. مخصوصا که در باب حقیقت استصحاب هم عرض کردیم ارای مختلفی است که عمده اش ارجاع دادیم به دو تا کسانی که نظرشان روی همان صورت و ادراک ذهنی انسان است. کسانی که نظرشان روی واقع است و اینکه واقع به حال خودش مانده است. و لذا خواهی نخواهی مسئله سیره به لحاظ اینکه این دو نظر را خواهی نخواهی فرق می کند نتیجه اش مخصوصا برای مقام فقه و اصول فرق میکند.

اگر مراد نظر به واقع باشد حالا با هر تفصیلی که هست و بگوییم که این طور است خب منشأ این سیره باید برگردد به همان مطلبی که به تعبیر مختلفی اینها گفتند. مثلا گفته اند ما استقراء کردیم دیدیم ۹۵٪ حالت سابقه باقی است. پس ظن به بقاء پیدا می کنیم. خب این حرفی است بد هم نیست اجمالا. لکن این راه را اگر بخواهیم برویم و اعتمادمان به این باشد هم باید نسبت آماری را حساب کنیم چون عرض کردم مشکل استصحاب این است که عنوانش حالت سابقه است. حالت سابقه یک عنوان واحد نیست. و لذا مشکل درست می کند. مثلا سیره در مورد ید آن ممکن است آمارگیری اش راحت است. ما افرادی را که تصرف می کردند بررسی کردیم نود درصدشان مالک بود. ده درصد مالک نبودند. این را می شود حساب کرد. مشکل خاصی هم ندارد.

اما حالت سابقه در امور عرفی کاملا مختلف است یکنواخت نیست. ملکیت هست حیات هست علم هست عدالت هست فرض کنید فلانی تا دیروز عادل بود حالا بعضی کارها از او سر می زند شک می کنیم عادل هست یا خیر. و الی آخر. چون موارد مختلف است اینکه نسبت آماری چون اساس این تفکر بر نسبت آماری است. نسبت آماری اش خب فرق می کند یکنواخت نیست. نمی توانیم الآن یک سیره واحدی را ارائه دهیم چون نسبت آماری می خواهد. باید آمارسنجی کنیم. در مورد شهرها ممکن است آمارها ۹۹٪ باشد یا ۱۰۰٪ باشد. در مورد خانه ها ۹۸٪ باشد. در مورد حیات افراد ممکن است ۹۵٪ باشد. در مورد صحت و سقم ممکن است ۸۵٪ باشد. بگویند دیروز سالم بوده است امروز هم هست. ممکن است بگوییم هوا آلوده بوده است دیروز مریض شده است. پس نسبت آماری اش یک نواخت نیست. نمی شود نسبت واحدی را در نظر بگیریم.

لذا خواهی نخواهی اگر نکته سیره این باشد این باید موردی آماری حساب کنیم و تازه مشکل دیگرش هم روی فقه ما یا تصور ما چون بنای اصحاب ما این است که اصل عدم حجیت ظن است. این روی اصول ممکن است جور در بیاید به خاطر ظن به بقاء. از این نسبت آماری واضح نیست یعنی و اگر ظنی هم پیدا می شود آن ظن حجت نیست. و تصورات دیگری از این قبیل که نتیجه اش بقاء است. اینها

.....

باید یکی یکی ثابت شود. مثلاً اقتضا مسلک اقتضا. اقتضا را این جور معنا کردیم که هر چیزی که مقتضی یک چیزی باشد اثری باشد اگر آن مقتضی پیدا شد اثر را بار میکنیم تا یقین به خلاف آن مقتضی داشته باشیم. مثلاً این یک واقع است فرض کنید وضو که گرفت اثرش جواز دخول در نماز است اگر شک کرد به همان اقتضا نگاه می کنیم. می گوییم وضو که داشتی پس هنوز می توانی آن آثار را بار کنی تا یقین به انقضای وضو پیدا کنی. این هم حرف بدی نیست این باید از ادله اثبات شود. امکان دارد باید بگوییم مثلاً از ادله لا تنقض الیقین بالشک این را اثبات کنیم. این باید از ادله اثبات شود که شارع یا باید به سیره عقلاً اثبات شود که الآن امر واضحی برایش نداریم یا باید تعبد شود. ببینید طرح هایی که در اینجا داده می شود البته فعلاً اثبات شرعی مراد نیست سیره عقلاً. باید بگوییم این معلوم نیست مثلاً سیره عقلایش اگر با نسبت آماری و الا خود این هم چیزی ثابت نیست. غیر از تعبدش البته. این اگر بخواهیم بگیریم باز یک راه دیگری بود که علت محدثه علت مبقیه هم هست. خب باید در محل خودش ثابت شود در جای خودش. ربطی به بحث ما ندارد. یکی یکی بنا بر سیره باید آن که در استصحاب مطلوب نظر است اثبات شود. این را دقت فرمایید این مطلب دقیقی است. فرض کنید شما می خواهید از آیه نبأ حجیت خبر را در بیاورید من باب مثال. اینجا از نظر فنی این نیست که شما می به آیه نبأ بحسبید اشعال دارد فلان دارد سیاق دارد راه های مختلفی که آقایان رفته اند. اضافه بر این نکاتی که در آیه است شما اول معنای حجیت را باید معنا کنید. چون خبر شأن اش طریقیت صرف است. خبر که کاری نمی کند. می گوید درب حرم باز است. یا هست یا نیست. شما باید اول تصویر کنید جعل حجیت برای یک چیزی که طریقیت صرف دارد معنا دارد؟ مثل اینکه شما یک آیه جلوی تان می گذارید می گوئید عکسی که در آیه دیدید حجت است. این یعنی چه؟ اصلاً این معنایش چیست؟ چیزی که شأن اش طریقیت صرف است شما باید معنای حجیت را برای او معنا کنید.

فرض کنید مثلاً در کفایه گفته است که حجیت تعذیر و تنجیز است. این تعذیر و تنجیز روی آثار حجیت است. تنجیز که معنا ندارد جعل بشود. قابل جعل نیست. اگر خبر مطابق با واقع بود خب واقع برای شما حکایت کرد چه را جعل کرده است؟ تنجیز که قابل جعل نیست حالا معذوریت ممکن است اما تنجیز قابل جعل نیست. حالا ایشان آورده اند شاید به خاطر سحی و قافیه کرده اند. تعجیز و تنجیز. شما خوب دقت کنید متأسفانه در کلمات این نکته اول خوب بررسی نمی شود. می گویند سیره. همین جور که آقای خویی و دیگران فرموده اند. این سیره را برای چه می آورید؟ استصحاب را چه معنا کردید؟ اول ببینید استصحاب را چه معنا کردید از آن سیره این استصحاب در می آید یا خیر؟ شما حجیت خبر را چه معنا کردید؟ من باب مثال تعجیزی و تنزیر. ان جاءکم فاسق ببناء فتبینوا این از این در می آید تعزیر و تنجیز؟ یا به قول آقایان اهل سنت جعل بدل. این مبانی یعنی مهم است در استظهار متأسفانه یا به قول آقایان برهان چیزی که نکته ای که مهم است ببینید شما مثلاً سیره می آورید چه می خواهید بگوئید؟ می خواهید قاعده اقتضا اثبات کنید که ربطی به

استصحاب ندارد. باید راه های خودش را طی کنید. می خواهید استصحاب به معنای واقع را نگاه کنید خب این راه خودش را دارد. استصحاب به معنای صورت ادراکی این راه خودش را دارد. چون متأسفانه منهج بحث ما یکنواخت نیست. یک منهج روشنی نیست. اگر شما بنا است به یک دلیل به قول آقایان برهانی تمسک کنید باید آن نکته اصلی هم در ذهنتان باشد. مثلاً می گوید نظر من این است که اقتضا است. خب سیره را باید طبق اقتضا معنا کنید. شما مثلاً می گوید که شما اگر یقین داشتید بعد از مدتی یقین به بقاء ارجح است از یقین. اسمش را ظن گذاشتید. چون این سابقاً بوده است، آیا سیره این را می گوید بین استصحاب و بین آن که ادعا می کنیم بین اینکه مطلوب شما است با آن که ادعا می کنیم ترابط ایجاد می کنید. یعنی باید به هم برسند این از آن در بیاید و الا معنا ندارد شما یک مقدماتی بچینید از آن چیز دیگر در بیاید. بنابراین آنچه که اینجا مهم است به جای سنخ مناقشات خوب بود آقایان به جای آن بحث را این جوری می کردند که ما سیره را برای چه می خواهیم؟ چه نکته ای در باب سیره چرا چه نکته ای؟ به خاطر اینکه استصحاب چیست. اول باید استصحاب را روشن کنیم. حد و حدود استصحاب را روشن کنیم آن که مطلوب ما است بینیم آیا با سیره این روشن می شود یا خیر.

تا اینجا اجمالاً عرض شد کسانی که مسلکشان روی بقاء حالت سابقه است. عمل به حالت سابقه. عرض کردیم در مقابل افرادی هستند که میگویند حالت سابقه لکن در حقیقت یک نوع تصرف در ادراک است. یک نوع توسعه یقین بقاء است. کاری به متیقن هم ندارد. البته هدف اساسی متیقن است چون یقین صفت نفسانی است ذات اضافه الی الخارج است. چون طریقت دارد کاشفیت دارد. پس خارج هدف اساسی است اما طریقتش توسعه یقین است. از این راه وارد شده است. خب این تفسیرش این طور می شود که ما سیره را این طور تفسیر کنیم. بگوییم ما در سیره این طور می بینیم که عقلاً می آیند یعنی عامه مردم آن صورت ذهنی را در آن تصرف می کنند. البته صورت ذهنی عرض کردیم صور ذهنیه مایعنی این ادراکاتی که منشأ حرکت ما می شود اصولاً به سه نحو است. یکی که طریقت صرف دارد. غیر از طریقت هیچ چیزی ندارد. این اصطلاحاً اسمش یقین است. شما یقین صفت خاصی است اما چیزی اضافه نمی کند. شما یقین دارید که درب حرم باز است. کاری اضافه نمی کند چیزی اضافه در آن نیست.

دوم آنکه اصلاً طریقت به هیچ چیزی ندارد. خودش فی نفسه باعث می شود که احساس فرح کنیم. احساس شادی می کنیم. سوم اینکه از هر دو دارد. اینکه هر دو را هم دارد در فقه همیشه مشکل ساز است. من قاعده کلی اش را بگویم مثل حالت ان خاف علی عینه الرمد. این خوف یکنوع حالت نفسانی هم هست. کسی که خوف دارد ناراحت است در عین حال طریقت هم دارد چون خاف علی عینه الرمد. می ترسد چشمش ناراحت شود روزه بگیرد. لذا این در فقه همیشه مشکل ساز است. مثلاً اگر رفت جایی خاف علی عینه مثلاً خاف علی که دزد باشد. خوف هست اما رفت دید دزد نبود. دزدی وجود نداشت. ببینید صفت نفسانی اش است اما طریقتش نیست. در فقه

همیشه این مشکل ساز است. ان خاف این چه نکته ای دارد؟ چون خوف دو نکته دارد. یکی یک صفت نفسانی است که شما ناراحتید مضطرب هستید. این هست دیگر وجدانی شما است. یکی هم طریقت دارد. لذا در فقه الآن بحث ما و لذا خوب دقت کنید اگر یادتان باشد ما قاعده ای را گفتیم که به نظر ما خیلی تأثیرگذار است. استصحاب در جاهایی وارد می شود که صفت یقین باشد یعنی طریقت صرف باشد. اما اگر اضافه بر طریقت نکته دیگری باشد به نظر ما استصحاب جاری نمی شود. این خیلی نکته لطیفی است. چون آقای خویی در امثال اینها استصحاب را جاری می کنند. مشهور جاری نکرده اند ایشان جاری می کنند. یعنی اگر الآن ترس دارد من باب مثال میگویم بعد مثلاً امروز صبح قبل از اینکه اذان گفته شود یک ساعت به اذان ترس دارد که چشم درد بگیرد. اما نمی داند که این ترس تا اذان هست یا خیر. خب ایشان می گوید که استصحاب کند. استصحاب جاری می آید به خلاف صاحب جواهر.

استصحاب کند که این خوف الآن هست بعد از یک ساعت هم هست. اشکال ما این است که این خوف یک حالت نفسانیت هم دارد. این دیگر قابل استصحاب نیست. این را ما چند بار نکته لطیفی است. شاید سر فتوای مشهور که گفته اند نمی شود این جاها استصحاب کنیم نکته اش همین است خوب دقت کنید مثل اینکه الآن مرض دارد نمی تواند وضو بگیرد اما احتمالاً یک ساعت دیگر این مرض از بین می رود. آیا وضو نگیرد صبر کند تا یک ساعت دیگر؟ یا استصحاب کند؟ آقای خویی می گویند که استصحاب کند. می گوید الآن صدق می کند لا یقدر علی ماء بعد استصحاب می کند که لا یقدر علی ماء در مستقبل. اشکال ما به ایشان مشهور هم قائل نیستند.

عصر کنم استصحاب در این جور جاها خاف علی عینه الرمد به نظر ما جاری نمی شود. بگویند الآن من اخاف علی عینه الرمد. دو ساعت دیگر هم همین طور. پس باید وضو بگیرم. اصلاً نیت روزه نکنم. ۵ ساعت دیگر هم همین طور. خوب دقت کنید اینها نکات و ظرافت های فنی است. می گویند همیشه علم یک نکته های ظریف دارد. اینها نکته های ظریف است که شاید ما معتقدیم اگر بنا است استصحاب جاری شود در جاهایی است که طریق صرف است. اگر اضافه بر طریقت یک حالت نفسانی دیگر هم دارد مثل حالت خوف و حرج. عرض کردیم گفته شده است که لا ضرر و لا حرج به این معنا است. لکن ظاهراً فرق اساسی بین ضرر و حرج، ضرر نقص است. یک امر تکوینی است. لذا به نظر ما شاید مشکل نداشته باشد استصحابش. اما حرج حالت نفسانی است. اضطراب نفسانی است. تشویش نفسانی است. این که انسان احساس کند در فشار روحی قرار گرفت این حرج است. حرج غیر از ضرر است.

پس بنابراین آنچه که به ذهن ما می آید این است که در استصحاب یک نوع حالت نفسانی که طریقت صرف دارد ما می گوئیم در سیره عقلاً سیره عملی این سیره هم لفظی نیست. این نوشته نشده است. چون لفظی نیست و نوشته نشده است و مدوّن نشده است خواهی

نخواهی اگر بخواهیم این را در این مسئله علمی مثل فقه و اصول بیاوریم حدودش را معین کنیم با مشکل روبه رو هستیم. چون یک عرض عریضی دارد. لذا بنای اصحاب هم بنای فقها در طول تاریخ اسلامی بر این بوده است که در این جور موارد آن مقدار واضح و جلی که در نظر عرف بوده است را قبول کنند بقیه را قبول نکنند. یا به اصطلاح من مثلاً با یک تأمل بسیط هشتاد درصد عقلاً به آن عمل کنند. اما اگر رسید به شصت درصد ۵۵٪ اینها را دست نگاه دارد. ولو عدد بیشتری است کسان که عمل کرده اند.

و این نکته را اگر ما تحلیل کنیم به این نتیجه می‌رسیم می‌بینیم که استصحاب رادر نظر عرف می‌شود قبول کنیم در جاهایی که منشأ اثر آن صورت ذهنی است نه واقع. لذا شما در فیزیک نمی‌توانید استصحاب کنید. مثلاً یک کسی بگوید من دو مرتبه آزمایش کردم این نتیجه در آمد. پس باید استصحاب استقبالی می‌کنم صد مرتبه آزمایشی در بیاید. در فیزیک در علوم طبیعی نمی‌توانید استصحاب کنید. چرا چون در آنها واقع به تمام واقعیتش محفوظ است. اگر این طور شد حدود استصحاب در مسائل عرفی در جاهایی می‌شود یعنی ما چون جزء عرفی که اثر روی صورت ادراکی بار شود روی صورت ذهنی بار شود. اما در اول بحث قطع توضیح دادیم به یک مناسبت که ما الآن صحبت‌مان در مسائلی مثل قطع البته صحبت در همه اصول روی مرحله تنجز است. مرحله تنجز به نظر ما آن مرحله ای است که یک صورت ذهنی پیدا می‌شود.

و لذا ما هم در اصول در حقیقت روی این صورت ذهنی کار می‌کنیم. کار ما روی این صورت ذهنی است. مثلاً می‌گوید که فلان چیز واجب است از کجا چون در قرآن امر آمده است. امر هم دلالت بر وجوب می‌کند پس این واجب است. تمام مباحث اصول اگر دقت کنید در حقیقت این اصولی که ما داریم از بای بسم الله تا تای تمت بر می‌گردد به تنجیز. علم اجمالی این علم اجمالی بررسی یک نوع صورت ذهنی است. چون ما می‌دانیم صورت ذهنی گاهی به حدودش معین است اسمش علم تفصیلی است گاهی حدودش اجمال دارد می‌شود علم اجمالی.

آیا با اجمالی که پیدا می‌کند تنجزش هست؟ تمام اباحت را اگر دقت کنید مرجعش به تنجّز است. تنجّز هم مرجعش به صورت ذهنی است. ما در حقیقت در اصول در این اصولی که می‌خوانیم داریم این صورت ذهنی را حلاجی می‌کنیم. مثلاً بگوییم اگر شما صورت ذهنی تان این است که اینجا این وجوب از امر، امر در روایات ائم است گاهی در روایات به معنای استحباب به کار برده شده است. شما از این نمی‌توانید صورت ذهنی را درست کنید. از وجود امر نمی‌توانید شما. و عرض کردیم این صورت ذهنی هم دارای دو بخش اساسی است. یکی بخش کبری که استفاده حکم شرعی می‌شود و یکی هم صغری. یکی اینکه مثلاً بگوید بول مثلاً نجس است یکی اینکه این

.....
مایع خارجی بول است. تنجز به هر دو است. و توضیحش را دادیم تنجز نسبت به کبری، یعنی صورت ذهنی کبری، عده ای از بزرگان ما معتقدند که این در اختیار مکلف است لکن احتمالش قوی است یعنی اشکال اخباری ها و اصولی ها را ما آن جور مطرح کردیم. اخباری ها می خواستند بگویند که نه نسبت به تنجز کبری در اختیار شارع است مقنن است. به نظر ما هم حق با آنها است. دیگر تکرار نمی کنیم. اما در صغری عرض کردیم بعید نیست در اختیار مکلف باشد. چون صغری خیلی زیاد است. قاعدتا مقنن دخالت نمی کند. نمی آید بگوید این کتاب ملک است این یکی ملک نیست. این آب است بول است خمر است کار شارع نیست. اصولا کار قانونگذار دخالت در صغری نیست. بله در یک حالاتی برای حفظ نظام مثلا می گوید که اگر از بازار مسلمان ها گرفتی مزکی است مثلا. اگر وسواس پیدا کردی به علمت عمل نکن. و همین طور.

در یک حالاتی این امکان را دارد اما به طور طبیعی در صغریات تصرف نمی کند. حالا که این طور شد به نظر ما مثل این استصحاب برگردیم به استصحاب، استصحاب یک نوع ادراک ذهنی و توسعه یقین است. طبق این تصور ما این توسعه ذهنی و توسعه یقین آوردنش در تنجیز و شبهات حکمیه انصافا مشکل است.

چون عرض کردیم این ادراک ذهنی است. احکام یک قوامی دارند. قوام احکام به تعبد است. جعل باید به آن بخورد. قوام احکام به وجود شیء فی نفسه نیست. تا جعل به آن نخورد اثر ندارد. این بحث صورت ذهنی شما است. این وصول به واقع نیست این صورت ذهنی شما است. وقتی صورت ذهنی شما شد این صورت ذهنی شما نمی تواند جعل را درست کند. چون جعل فقط از شئون شارع است. این که عده زیادی از بزرگان ما و اهل سنت گفته اند استصحاب جاری نمی شود با اینکه این سیره بوده است آن در حقیقت نکته اش این بوده است با آن ارتکاز عقلایی شان این مطلب را فرمودند که درست هم هست به نظر ما. این نمی شود البته بعدها عده ای از علمای مارتند به طرف استصحاب در شبهات حکمیه به تصور اینکه روایات هست یا بین اهل سنت هم عده زیادی قائل شدیم که گفته اند که این مطلب درست است و شارع امضایش کرده است و الا اگر انصافا دقت کنیم عرض کردم اصل استصحابی که در اصول آمد در شبهات حکمیه بود. انصافش این است که ثبوت چنین سیره ای در شبهات حکمیه کاملا مشکوک است. اگر نگوئیم کاملا مردود است. چنین بنایی را ندارند.

بله در شبهات موضوعیه حرف بدی نیست. چرا؟ چون در شبهات موضوعیه امر در اختیار مکلف است. دیروز زید زنده بود امروز می گوئیم زنده است. دیروز زید عادل بود این طبیعت ما است. یکی از سیر عملیه ما است. البته به آن عرض عریض هم در موضوعات معلوم

نیست. مثلاً مرحوم نائینی می‌فرماید که در جایی که شک در مقتضی باشد راست است حرف بدی نیست. یعنی عادتاً ما این طور می‌بینیم استصحاب را درست است صورت ذهنی است لکن یک رابطه ای چون با خارج دارد آنها را هم حساب میکنیم. این طور نیست که ما تنزیل ما صورت ذهنی است. اما خارج هم به آن متأثر هستیم. چون یقین ما طریقت به خارج دارد. لذا عرض کردیم این صورت ذهنی ما در بقاء شهرها مثلاً ۹۹٪ است. در بقاء خانه ها ۹۶٪ است. در بقاء عمر اشخاص ۹۲٪ است. در بقاء صحت افراد مثلاً در جامعه ای که هوا آلوده است مثلاً در تهران اگر باشید ممکن است ۶۵٪ باشد. دیروز هوا سالم بوده است امروز هم سالم باشد ممکن است امروز سالم نباشد. اما در روستا باشد مثلاً ۹۹٪ است. این فرق می‌کند یکنواخت که نیست. پس این صورت ذهنی ما با یک واقعی متأثر است و ما تصرفی را که در صورت ذهنی می‌کنیم با مجموعه این عوامل است. نه تصرف ما فقط هم یقین نگاه کنیم لیس الا. این واقعیت ندارد. آن که اگر بخواهید به سیره نگاه کنید و کار به تعبد نداشته باشید این طور است و قاعدتاً این صورت ذهنی در جایی است که ما احتمال دهیم که یک عامل خارجی آن را از بین برده است. اما اگر احتمال دهیم که خودش خیلی شل بوده است. این خانه مثلاً ۵۰ سال قبل ساخته شده است و با مصالحی که آن زمان بوده است عمرش بهنظر ما ۵۰ سال است. الان استصحابش مشکل دارد. چون خودش فی نفسه مشکل دارد. اما اگر خانه ای تازه ساخته شده است روز بعد یک سال بعد دو سال بعد و این خانه عادتاً صد سال ۵۰ سال عمر می‌کند. استصحاب اینجا خیلی راحت است یعنی باید یک مانعی بیاید. این است که شک در مقتضی و رافع هم اگر منشأ نقض یک ضعف در خود آن شیء باشد اشکال در خودش باشد انصافاً معلوم نیست استصحاب چون استصحاب این است که شما صورت ذهنی را کاملاً از خارج نگاه کنید. این را عقلاً نمی‌کنند. حالا یک دفعه می‌گویید شارع آمد گفت این کار را بکن. لا تتقض الیقین بالشک. این بحث دیگری است الان بحثها را خلط نکنید. این هم که اصحاب ما گفته اند یقین مطلقاً نظرشان به لا تتقض است. این دو تا خلط نشود اول ما داریم سیره می‌گوییم کار به لا تتقض نداریم. الان داریم روی سیره کار می‌کنیم. سیره ما این طوری است اگر شیء فی نفسه تزلزل دارد معلوم نیست به مجرد یقین ما بیاییم روی یقین جمع آثار را بار کنیم. این مشخص نیست لا اقل باشد ۵۵٪ و ۶۰٪ است. اما اگر شیئی فی نفسه ثبات دارد نمی‌دانیم مانع دیگری آمد آن را برداشت بلکه اینجا انصافاً نمی‌دانیم. این دو تا با هم فرق میکنند. این هم که شیخ انصاری قدس الله نفسه دارد ایشان شارح دروس است بعد از ایشان مرحوم نائینی. مرحوم بجنوردی هم قائل بودند در متنی هم چاپ کرده اند. عرض کردم در دوره آخر خدمتشان بودیم که این دوره را ایشان تمام نکردند سکت کردند و فوت کردند. برگشتند به حجیت استصحاب قائل شدند.

کیف ما کان به ذهن ما می‌آید که این مبنا درست است. روی سیره اشتباه نشود باز من تکرار می‌کنم دلیل ما سیره باشد انصافاً به نظر ما صحیح است. عقلاً این دو تا را با هم دیگر فرق می‌بینند. یک چیزی فی نفسه خودش ضعف دارد قابلیت بقای آن روشن نیست این یک

حالت دارد یک چیزی نه فی نفسه نیست احتمال یک مانع خارجی یک رافع خارجی میدهیم خب آنجا را استصحاب می کنیم. بله بحث دیگر این است که در محل خودش خواهد آمد. چون شارع من عرض کردم جاهایی که ما سیره عقلا داریم گاهی شارع اوسع را امضا می کند گاهی به همان مقدار سیره را امضا می کند. گاهی هم اضیق امضا می کند. اینها گفته اند لا تنقض الیقین بالشک مراد استصحاب است و شارع اوسع از مقدار عرف را امضا کرده است. عرف اگر در شک در مقتضی استصحاب جاری نمی کند چرا چون شارع گفته است که یقین لا نگاه کرده است. یقین ه هست فرق نمی کند. این توسعه یقین. ما آمدیم عرض کردیم اگر نظر روی عرف باشد باز هم تکرار می کنم انصافا روی عرف این مسئله یکنواخت نیست. نمی توانیم الآن یکنواخت حکم کنیم. پس بنابراین روشن شد به ذهن ما در جایی که در مسائل عرفی حتی مراد از عرف اینجا زیربنای عقلا هم می شود. قانون و قانونگذاری. اگر جایی باشد که ترتیب اثر روی صورت ذهنی باشد در موارد قانونی چون ترتیب اثر به این صورت است که تنجز باشد. و این تنجز تاره به لحاظ تنجز کبری است. اخری به لحاظ تنجز صغری است انصافا با مراجعه ای که ما با ارتکازات عقلایی داریم، تنجز کبری اثباتش فوق العاده مشکل بلکه به ذهن ما درست نمی آید مردود است و تنجز در صغری اجمالا ثابت است. و مواردش هم کم نیستند مثل حیات و ساختمان و خانه و همین حالات نفسی مثل عدالت و طهارت و اینها در روایت هم تأکید می کند به نظر ما تأکید روایت هم روی حالت عرفی است. چیز خاصی مطرح نیست همین حالت عرفی است که روی آن صورت ظاهری عمل می کند. این قاعده اقتضا هم به ذهن ما همان صورت عرفی است نه اینکه یک قاعده جداگانه ای باشد. اجمالا این هست. و در بحث های گذشته هم شاهدش را عرض کردیم. انصافا این نحوه برخورد عقلا را ولو به حسب ظاهر به لحاظ واقع می بیند اما اگر تحلیل کنیم روی تصرف ادراکات نفسی است. همان مثالی که عرض کردم اگر کسی آمد گفت من دیدم که این خانه خراب شده است این نمی آید بگوید که استصحاب من با این معارض است. بلکه عرض کردیم این خیلی عجیب است فکر نمی کردم تازگی دیدم که عده ای از اصولیین گفته اند که استصحاب پیش ماح جت است اما رتبه اش قیاس است. این همان حرفی است که ا لآن علمای ما مثل رسائل هم دارد قیاس را جزء امارات باطله گرفته اند. اما استصحاب را جزء اصول گرفته اند. بعضی از اهل سنت استصحاب با قیاس رابطه اش یکی است. من هم عقیده ام همین است. چند بار تا به حال گفته ایم به نظر ما قیاس هم مثل استصحاب اصل تنزیلی است. جزء امارات نیست. نه اینکه امارات غیر معتبره باشد. نه این جزء اصول است جزء امارات نیست.

کیف ما کان چون این مباحث را تکرار کردیم سابقا چند بار گفتیم دیگر تکرار نمی کنیم. پس به ذهن ما می آید که اجمالا سیره ثابت است موردش هم به لحاظ قانونی مشخص کردیم و ظاهرا این مقدار از سیره هم مورد امضا است. و تحریر سیره هم به اینکه اطمینان است، اطمینان هست یعنی اینکه ایشان فرموده است طمأنینه است این طمأنینه یا اسمش را وثوق بگذاریم این تنزیلی است ادعایی حقیقی نیست.

چون رابطه با خارج ندارد. کسانی هم که مطلقاً استصحاب را حجت نمی دانند سرّش همین است اینها تحلیلشان این است ما برای حصول به یک شیء چه حکم باشد چه صغری چه کبری یا باید علم باشد یا مبین باشد بیّنه باشد. یعنی آن که ما را به واقع برساند. استصحاب به واقع نمی رساند. راست هم می گویند هر دو استصحاب به واقع نمی رسد. چون استصحاب صورت ذهنی شما است. شما می گویند دیروز زید زنده بود. از خودمان سؤال می کنیم که گفته است که امروز زید زنده است؟ شاید مرده است دیشب. پس شما را به واقع نمی رساند. اما عرض کردیم یک سیره عقلایی است که این را در ادراکشان می بینند. عرض کردیم در بعضی از روانشناسان جدید هم نوشته اند که وقتی ما یک صورت را در ذهن داریم مثلاً اسمش معنا است در گذشت زمان ۵ ساعت بعد همان صورت اسمش را گذاشته اند مفهوم که هی ضعیف می شود. یک نسبت سنجی که این چطور صورت ضعیف می شود. این اجمالاً هست در زندگی انسان. حالا اسمش را معنا و مفهوم بگذاریم. ممکن است چه گفته سی چهل سال قبل ممکن است چه گفته باشند این هست. فقط یک نکته دیگر می ماند که اگر عقلاً این را اعتبار کرده اند چون عرض کردیم بحث های اعتبار همیشه نکته می خواهد. نکته اش چیست؟ چه نکته ای برای این مطلب وجود دارد؟ مثلاً فرض کنید قاعده سوق مسلم برای این است که جامعه ترابط پیدا کند. من بیایم بگویم این ملک تو است یا نیست این فلان جامعه بهم می خورد دیگر. برای انسجام جامعه می گوئیم قاعده سوق مسلم. برای سهولت می گوئیم کل شیء طاهر قاعده طهارت. چه نکته ای برای استصحاب وجود دارد که شارع بیاورد این را تنزیل کند؟ احتمال دارد هم مسئله سهولت را مطرح کنیم احتمال هم دارد که بگوئیم اصلاً مسئله نکته ندارد. چرا چون حالات سابقه مختلفند. بعضی از حالات سابقه اقتضا می کنند که ما در مقام عمل به آن جری عملی کنیم بعضی هایش فرض کنید همین به بچه اش می گوید که برو نان بخر. بچه اش نان نخریده است ساعت دوازده است. می گوید چرا می گوید صبح رفتم نانوائی تعطیل بود ساعت ده رفتم تعطیل بود به قول ما استصحاب کردیم ساعت دوازده نرفتم گفتیم تا ساعت ده تعطیل بود این دیگر تعطیل است.

اینجا واقعش این بخواهد یک معیاری برای استصحاب باشد. برای بچه خوب است که تبلی کرده است نرفته است. پدر می گوید که بیخود استصحاب کردی من چون می دانی نان احتیاج است می رفتی باز هم سرکشی می کردی نمی تواند انصافش اگر بخواهیم باز هم به سیره تمسک کنیم انصافش وقتی آدم در امثله فکر می کند بیایم بگوئیم مثلاً مصلحت تسهیل بوده است. مصلحت اینکه جامعه یک نوع آرامش معلوم نیست اینها هیچ طرفش روشن نیست.

آنچه که الآن به ذهن من می آید که دیشب فکر می کردیم رویش بعد از فکر زیادی که العجالة به ذهن من می آید به نظرم یک حالت قوانین ادراکی است. دنبال مصلحت نیست. آن قاعده کلی که تنزیل و ادعا باید دارای یک مصلحت و نکته ای باشد بدون آن نکته نمی

شود تنزیل کرد حتی در تنزیلات ادبی وقتی می گوییم تا توانی می گریز از یار بد. یار بد بدتر بود از مار بد. خب این به خاطر این است که آن از یار بد فرار کند. نکته ای می خواهد تنزیل. اصاله الطهاره اصاله الحل قاعده سوق مسلم همه اینها تنزیلشان نکته می خواهد. قاعده تجاوز قاعده فراغ اینها انصافا نکته دارند. اما استصحاب من احتمال می دهم نکته ای نداشته باشد. چون استصحاب یک عرض عریضی دارد. حالت سابقه عرض عریضی دارد. حتی یک حالت سابقه واحد نسبت به یکی ممکن است مصلحت داشته باشد نسبت به یکی مصلحت نداشته باشد. نسبت به عبد ممکن است مصلحتش این طرف باشد نسبت به مولا مصلحتش این طرف باشد. همین مثال عرفی که اینجا زدم. لذا الآن در ذهن من الآن فعلا بعد از فکر زیاد و ترجیح جهات حالا آقایان هم فکر کنند ترجیح فعلا در ذهن من این است که این نکته ای ندارد. یک جری عملی مبهمی است که انسان می کند. یک حالت سابقه ای که آمد یک صورت سابقه ای که آمد طبق آن صورت آدم جعل می کند. لازم نیست که حتما ولو حکم ظاهری است قبول دارم من چون جعل می کند. جری بر طبق حالت سابقه. لکن این معلوم نیست روی یک ملاک معینی باشد. این شاید خود نفس انسانی این حالت را می کند انسان لا شعوریه دنبال آن می رود. به قول ایشان لا معتقد. انسان ترتیب آثار می دهد. فعلا بنای ما این است که برایش نتوانستیم مصلحتی، احتمال دارد به طور کلی بگوییم مصلحت مصلحت تسهیل است که در اعتبارات قانونی هست تشریعات هست لکن هر چه من فکر کردم به ذهنم اصاله التسهیل صاف نیامد. چون اگر مصلحت تسهیل باشد جایی که تسهیل نیست باید بگوییم استصحاب حجت نیست. صاف نیامد. مصلحت تسهیل صاف نیامد. به نظرم می آید که این یک امر واقعی باشد. یعنی یک امری است که در وجدان ما هست در ضمیر ما هست آن صورت ضعیف می شود ما هنوز ترتیب آثار روی آن صورت می دهیم.

البته یک مواردی هم باطل است نباید ترتیب آثار بدهیم. آن شأن اصولش این موارد تنقیح بود. این خلاصه آنچه که در اینجا در سیره عقلا و تحلیل سیره و مورد سیره و خصوصیات سیره به ذهن این حقیر رسید بحث بعدی انشاء الله ادله دیگر. که این ادله را هم سریع رد کنیم برسیم به روایات.

و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین